

همراه ویژه ماهی خردسال  
صفحات ۱۱ الی ۱۶

# شاهزاد گوری

آذر و دی ۱۴۰۲ • شماره ۱۸۸ و ۱۸۹  
بها: ۶۵۰۰۰ تومان





# به نام خدا کودک

آذر و دی سال ۱۴۰۲ • شماره ۱۸۸ و ۱۸۹

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران

مدیرمسئول: محمد کرم‌الهی

سر دبیر: زهرا خسروی

ناظر تولید: سیده فاطمه رضایی

• • •

دبیر تحریریه: فریبا حداد

طراح گرافیک: سمیرا سادات شفیعی

ناظر فنی: پرستو سلیمانی

تلفن: ۰۲۱-۸۳۲۳۲۶۴۹

آدرس الکترونیکی: mag.navideshahed.com

صندوق پستی: ۱۵۹۳۶۴۷۷۱۱

• • •

آدرس: تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی،

بعد از چهارراه ولیعصر، ساختمان بنیاد شهید و امور

ایثارگران، طبقه ششم، دفتر حمایت و نظارت بر

تولید آثار فرهنگی و هنری

• • •

چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

• • •

تصویر جلد: سمیه سادات شفیعی

• مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.

• مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

• نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است.

• • •

جهت دریافت نسخه الکترونیکی نشریه «شاهد کودک»،

می‌توانید به سایت نوید شاهد به آدرس زیر مراجعه

نمایید.

mag.navideshahed.com

اپلیکیشن مجلات شاهد:

shmag.ir

۱ سردار دلها

۲ پادر نورانی

۳ می‌خواهم بدانم چرا موهایم به شانه می‌چسبند؟!

۴ لپخند قشنگ یوسف

۸ خبرنگار کوچولو

۱۰ کدام درسته؟

۱۱ بگره و پیدا کن!

۱۲ باهوش‌ترین دختر مهد کودک

۱۴ رنگ کن!

۱۶ روز زیبا

۱۷ یک دقیقه بیشتر

۱۸ سفر به غار علیصدر

۲۰ مرد مهربان

۲۲ قصه ما مثل شد!

۲۴ نقاش کوچولو



ویژگی‌های خردسال  
فصاحک







زهرا عراقی  
تصویرگر: سمیه سادات شفیعی

می خواستی بسازی  
با همت و وطن را  
می خواستی که باشد  
آباد کشور ما

بودی به فکر مردم  
بودی به فکر کشور  
می خواستی وطن را  
با روزهای بهتر

بوی کنار مردم  
آینده را بسازی  
می خواستی به دشمن  
یک لحظه هم نبازی

کار همیشه تو  
خدمت به کشورت بود  
ایران سبز و آباد  
رویای دیگرت بود

رفتی ولی تو هستی  
در قلب مردم ما  
نامت همیشه زنده است  
سردار خوب دلها

# سردار دلها







مجدد ملامحمدی  
تصویرگر: سیمیا مصور

# چار نوراڻی







مادر شهر مدینه زندگی می کردیم. یک روز همسر خانم مهربان، مقداری جو از پدرم قرض گرفت. اما چون پول نداشت، به جایش چادر خانم مهربان را پیش پدر امانت گذاشت. کمی از شب گذشته بود که پدر از اتاق کناری صدایمان زد. ما فوری به آن اتاق رفتیم و با چیز عجیبی روبرو شدیم. چادر خانم مهربان، غرق در نور بود و همهٔ اتاق را روشن کرده بود. بوی خوبی هم می داد. ما شگفت زده شدیم. مادر که به گریه افتاده بود گفت: «خدایا چه می بینم. معجزه است!»

کمی بعد چندتا از فامیلها به خانهٔ ما آمدند. آنها مثل ما غرق در تعجب بودند. مادر بزرگ چادر را بو کرد و گفت: «چه قدر خوشبو است!»

پدر بزرگ به گریه افتاد و گفت: «حالا من مطمئن هستم که این خاندان محترم، یعنی حضرت محمد(ص)، حضرت علی(ع) و همسر و فرزندانش، پیش خدا خیلی عزیز و بزرگ هستند.»

آن شب ما چادر را برداشتیم و با گروهی از فامیلهایمان که هشتاد نفر می شدیم، به خانه حضرت علی(ع) رفتیم. اتفاق آن روز خیلی عجیب بود. ما یهودی بودیم و به خاطر معجزهٔ چادر حضرت زهرا(س) مسلمان شدیم. من بعد از آن، همراه مادر و مادر بزرگ، چند بار به دیدن خانم مهربان رفتم. او خیلی به ما محبت کرد. هر بار هم یک هدیه خوب به ما داد.

\*\*\*

حالا دلم دوباره به یاد خانم مهربان افتاده بود. پا شدم چادرم را از روی طاقچه برداشتم و بلند گفتم: «مادر! من دوست دارم دوباره به دیدن خانم مهربان برویم.»

مادر جوابی نداد. من لب ایوان حیاطمان بودم. او داشت از توی باغچه، سبزی تازه می چید.

– مادر صدایم را شنیدی؟

مادر ایستاد. کمر صاف کرد و گفت: «الآن نمی شود.»

با ناراحتی گفتم: «دیروز و پریروز هم گفتم نمی شود!»

مادر گفت: «امروز و فردا و چند روز دیگر هم ممکن است نشود!»

پرسیدم: «آخر چرا؟!»

با صدایی بغض آلود جواب داد: «حال خانم مهربان خوب نیست. دعا کن حالش بهتر شود تا به خانه اش برویم.»

قلبم کوب کوب به صدا افتاد. حال خانم مهربان چرا خوب نبود؟ لب ایوان نشستم. زانوهایم را بغل گرفتم و توی فکر رفتم. ناگهان در خانه به عجله باز شد. پدر که سراسیمه بود آمد توی حیاط. دو دستی بر سر خود زد و گفت: «ای وای... خانم حضرت زهرا(س) به خاطر زخمها و دردهای پیکرشان از دنیا رفتند!»

مادر که حسابی جا خورده بود پرسید: «چه خبر دردناکی! خدایا کمکمان کن...!» بعد بلند بلند به گریه افتاد. من باورم نمی شد خانم مهربان از دنیا رفته باشند. دلم برایشان حسابی تنگ شده بود و دوست داشتم به دیدنشان بروم.



می‌خواهم بدانم چرا موهایم به شانه می‌چسبند!

بیشتر و بیشتر  
بدانید...



چیزهایی که لازم داری:

● بادکنک گرد

چرا موها  
می‌چسبند؟







تصویرگر: فاطمه زهرا میرزایی

## مراحل آزمایش:

- ۱ بادکنک را باد کنید به اندازه‌ای که بتوانید آن را راحت در دست بگیرید.
- ۲ به کمک بزرگترها انتهای بادکنک را گره بزنید. (به صورتی که باد آن خارج نشود).
- ۳ حالا بادکنک باد شده را ۱۰ بار روی موهای خود به عقب و جلو بمالید.
- ۴ برای نتیجه بهتر باید موهایتان تمیز، خشک و بدون چربی باشند.
- ۵ به آرامی بادکنک را روی موهایتان بکشید و از سر خود دور کنید و نزدیک موها نگه دارید. به طوری که بادکنک با سرتان در تماس نباشد. موهای شما به سمت بادکنک کشیده شده و به آن خواهند چسبید.

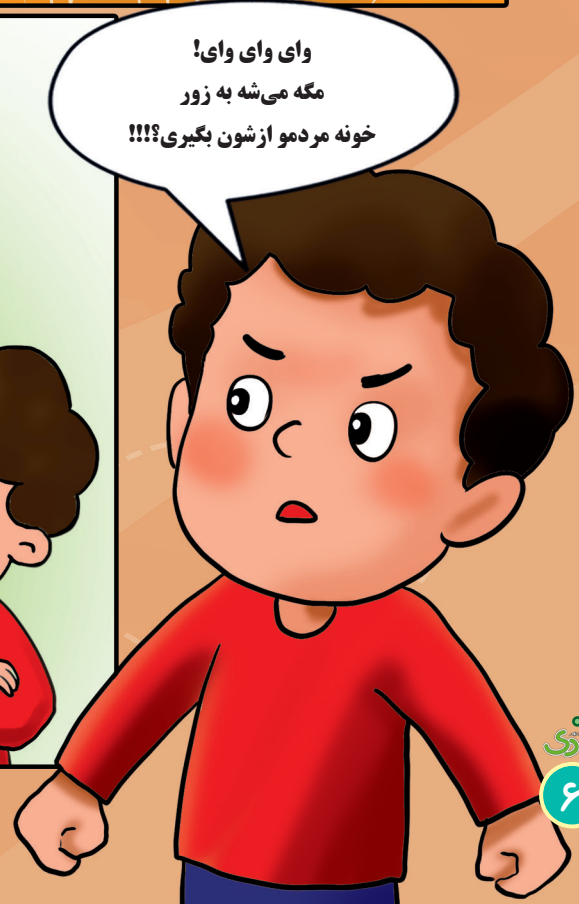
## بنابراین

وقتی شانه را داخل موهای خود می‌بریم، هم شانه و هم موها دارای بار الکتریکی می‌شوند. وقتی بار الکتریکی متفاوت باشد آنها سعی می‌کنند به همدیگر بچسبند. بار الکتریکی شانه و موها مخالف است. بنابراین موهای شما به سمت شانه حرکت می‌کنند. این همان چیزی است که وقتی بادکنک را به موهایتان می‌مالید، اتفاق می‌افتد یعنی موهای شما به بادکنک می‌چسبند.



# لبخند قشنگ یوسف

داستان های شاهد و شپیرین











## خبرنگار کوچولو

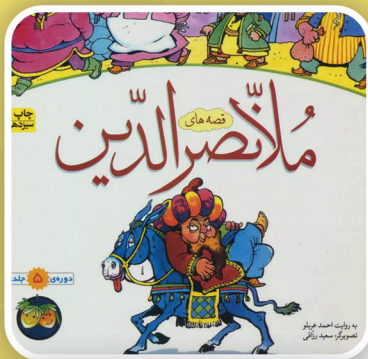


دنیای کودکان پاکترین و قشنگترین دنیاست. من همیشه به این فکر می‌کنم که کاش در همان دوران کودکی می‌ماندم. شیرین و بدون کینه و بسیار زیبا.

**\* بچه‌ها! این جمله قشنگ را یکی از نویسنده‌های کودک و نوجوان به نام «احمد عربلو» گفته است. اگر دوست دارید بیشتر با او آشنا شوید این مصاحبه خبرنگار کوچولو را بخوانید!**

۱- چه شد که شما به نویسندگی علاقه‌مند شدید؟ و اولین کتابتان را در چه سنی نوشتید؟  
نویسنده‌گی چیزی است که از ابتدا علاقه آن در وجود بعضی‌ها هست. نویسندگی با یاد دادن به وجود نمی‌آید. بعضی‌ها با این استعداد به دنیا می‌آیند.  
این استعداد در برخی افراد شکوفا می‌شود و با تمرین کردن نویسنده می‌شوند و بعضی هم این استعداد را در خودشان کشف نمی‌کنند.  
من خوشبختانه از همان سال‌های اول دوران دبستان به علاقه خودم به نویسندگی پی بردم و با نویسندگان بزرگی آشنا شدم و این استعداد را کشف کردم و توانستم چندین کتاب برای کودکان و نوجوانان بنویسم.  
اولین کتابم در سن ۱۸ سالگی چاپ شد.





## ۲- کدام کتاب کودک را خیلی دوست دارید؟ علت علاقه شما به این کتاب چیست؟

من تقریباً همه کتاب‌های خوب را دوست دارم. کتاب، دوست همیشگی من است. من در دوره نوجوانی، خیلی خیلی کتاب خواندم. ولی از بین همه این‌ها یک کتاب را بیشتر از همه دوست داشتم و دارم. نام آن کتاب «تام سایر» نوشته «مارک تواین» است. چون با روحیات دوران نوجوانی من خیلی سازگار بود. این کتاب را شاید بارها خوانده‌ام و همین الان هم گاهی به یاد دوران خوب کودکی و نوجوانی‌ام آن را دوباره می‌خوانم. البته امروزه خوشبختانه نویسندگانی بسیار زیادی در کشور داریم که کتاب‌های بسیار زیبایی زیبایی را نوشته‌اند.



## ۳- دنیای کودکان را چگونه می‌بینید؟

دنیای کودکان پاکترین و قشنگترین دنیاست. من همیشه به این فکر می‌کنم که کاش در همان دوران کودکی می‌ماندم. شیرین و بدون کینه و بسیار زیبا. حتی قهرها و آشتی‌هایش زیباست. برای بچه‌ها همه دنیا زیباست شاید به خاطر همین است که دوست دارم برای کودکان بنویسم.

من هنوز گاهی خودم را در دنیای کودکی تصور می‌کنم و آرامش می‌گیرم. حیف و صد حیف که دنیای کودکی دیگر برایم بر نمی‌گردد.



## ۴- توصیه شما به بچه‌هایی که دوست دارند در آینده نویسنده بزرگی شوند چیست؟

من دو توصیه برای کسانی که دوست دارند در آینده نویسنده شوند دارم اما قبل از آن بگویم که ابتدا حتماً باید شما بدانید که استعداد نویسندگی دارید یا نه. ممکن است کسی استعداد نویسنده شدن اصلاً نداشته باشد ولی مثلاً بتواند در آینده پزشک یا خلبان یا هر شغل دیگری داشته باشد و در آن رشته بسیار موفق شود.

بنابراین اگر کسی فهمید که استعداد نویسندگی دارد، باید اول تا جایی که می‌تواند کتاب‌های خوب بخواند. چون این کار باعث می‌شود خیلی خوب با دنیای نویسندگی آشنا شود. دوم این که آرام آرام شروع به نوشتن کند و از نوشتن نترسد حتی اگر شده خاطرات روزانه‌اش را بنویسد. این کار باعث می‌شود که قلم شما آماده نوشتن شود تا در آینده راحت‌تر و روان‌تر بنویسید.



آرزوی سلامتی و خوشی و شادی برای همه شما عزیزان دارم.





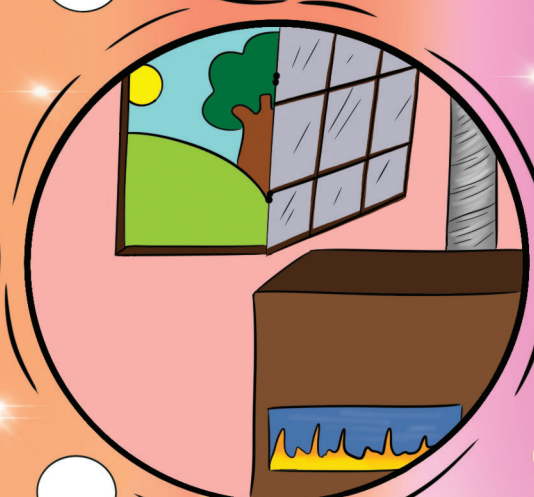
موقع مسواک زدن شیر  
آب را باز نگذاریم.



وقتی چیزی از یخچال  
برمی داریم درب آن را  
زود ببندیم.



وقتی پنجره باز است  
بخاری را خاموش کنیم.



ابتدا نوشته‌ها را بخوان سپس دایره‌های کنار کار صحیح را رنگ بزن.



# قاصدک کوری

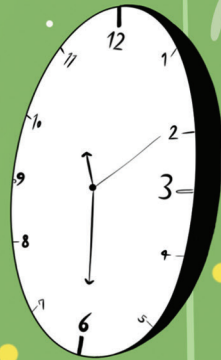
ویژه نامه خردسال

خرگوش کوچولو از کدام راه به خانه اش می‌رسد.

بگرد و پیدا کن!







## باهوش‌ترین دختر مهد کودک



بچه‌های مهد کودک دور تا دور هم نشسته بودند. خانم مربی باخوشحالی یک جعبه مدادرنگی از کیفش بیرون آورد و گفت: «امروز می‌خوایم درباره فصل پاییز مسابقه بذاریم. هر کس سؤال‌مو جواب بده. جعبه مدادرنگی رو بهش جایزه می‌دم.»

مریم به جعبه مدادرنگی نگاه کرد و گفت: «به‌به! چه رنگ‌هایی. همون رنگ‌هایی که من دوست دارم.»

خانم مربی گفت: «ببینم کدوم بچه زرنگ بلده بگه پاییز چندتا ماه داره.»

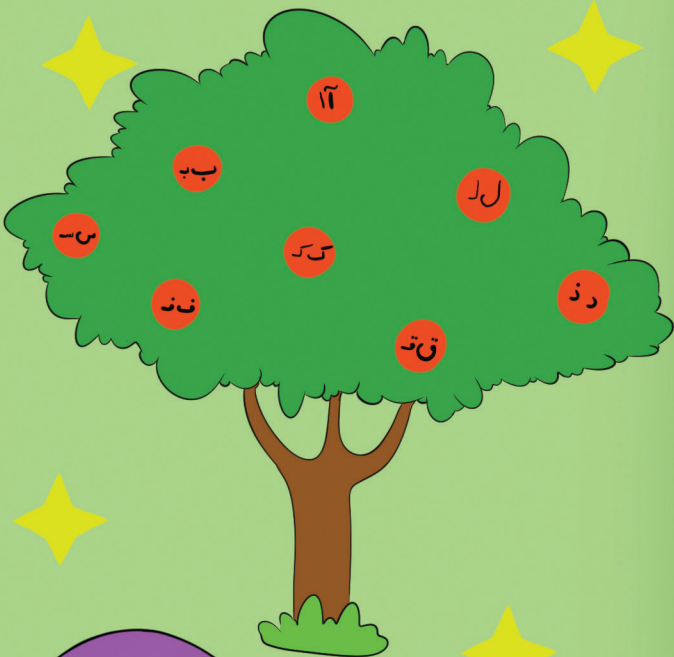
بچه‌ها رفتند توی فکر. مریم توی دلش گفت: «سه ماه. مهر و آبان و آذر.» مریم خواست دستش را بالا بگیرد که با خودش گفت: «دستمو بالا بگیرم همه بچه‌ها به من نگاه می‌کنن. اصلاً آگه یکی شو اشتباه بگم ممکنه بچه‌ها به من بخندن.»

خانم مربی دوباره پرسید: «ببینم کسی بلد نبود؟» زهرا دستش را بالا گرفت و گفت: «اجازه خانم، مهر و آبان و دی.» خانم مربی گفت: «مهر و آبان رو درست گفتی، ولی دی اولین ماه زمستونه، اما چون همین‌ها رو بلد بودی. این جایزه برای تو دختر خوب و باهوش.»

بچه‌ها دست زدند و برای زهرا هورااا کشیدند. زهرا خیلی خوشحال شد که خانم مربی به او گفت: «باهوش‌ترین دختر مهد کودک.»







# رنگ کن!





تصاویر بدون رنگ کنار صفحه را رنگ کن و سپس  
عدد مربوط به هر تصویر را در تصویر اصلی پیدا  
کن و سر جای مناسب خودش بچسبان.

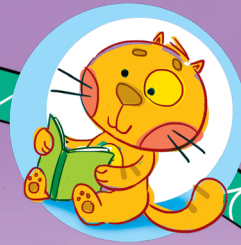


مادر از راه آمد  
تق و تق، تق در زد  
تا که او را دیدم  
غصه‌هایم پر زد

غنچه لبخندش  
رو برویم و ا شد  
با نوازش‌هایش  
روز من زیبا شد

توی چشم مادر  
مهربانی دیدم  
دست پر مهرش را  
رفتم و بوسیدم

# روز زیبا







زندگی کنار او  
شاد و خوب و راحت است  
یک دقیقه بیشتر  
واقعاً غنیمت است

باز با پدربزرگ  
برف و شیره می‌خوریم  
سیب‌گاز می‌زنیم  
هندوانه می‌بریم

خانه پدربزرگ  
ساده و قدیمی است  
پیرمرد مهربان  
با همه صمیمی است  
کم‌کم گمان کنم  
دی‌می‌آید از سفر  
شب‌دراز می‌شود  
یک دقیقه بیشتر

# یک دقیقه بیشتر



زهرا عراقی  
تصویرگر: سمیرا اسادات‌شفیعی







# سفر به غار علیصدر



غار علیصدر



استان همدان

به فرورفتگی‌هایی که داخل کوه وجود دارد، غار می‌گویند. غارها بعضی‌هایشان کوچک‌اند و بعضی‌هایشان هم خیلی بزرگ هستند. فرورفتگی بعضی از این غارها در داخل کوه یا زمین آنقدر زیاد است که هنوز کسی نتوانسته انتهای غار را ببیند. به کسانی که درباره غارها تحقیق و بررسی می‌کنند، یعنی می‌خواهند بدانند که غارها چگونه شکل گرفته‌اند و چندسال از عمرشان می‌گذرد یا متعلق به کدام زمان هستند غارشناس و غارنورد می‌گویند. در کشور عزیز ما ایران غارهای خیلی زیادی است که تعداد زیادی از این غارها شناسایی و شناخته شده‌اند، اما هنوز هم غارهایی وجود دارد که شناسایی نشده‌اند و غارشناسان و غارنوردان می‌خواهند با شناسایی آنها، این غارها را به ما معرفی کنند.



زهرا صالحی  
تصویر گر: محمد حسین میرزایی





یکی از غارهای شناخته شده، غار علیصدر است. غار علیصدر در استان همدان، شهرستان کبودرآهنگ، روستای علیصدر قرار دارد. این غار بسیار زیبا به عنوان یکی از زیباترین غارهای آبی ایران نام گرفته است.

غار علیصدر یکی از غارهای آبی جهان است. همچنین این غار بزرگترین مسیر قایقرانی داخل غار در دنیا است. غار علیصدر قبلاً پناهگاه انسان‌ها بوده و ۱۹۰ میلیون سال قدمت دارد. غار علیصدر در سال ۱۳۴۲ برای اولین بار توسط ۱۴ نفر از اعضای یک گروه کوهنورد مورد بازدید قرار گرفت، اما نتوانستند بیشتر از آنی که داخل شده بودند پیشروی کنند. در سال ۱۳۴۶ خبری پخش شد که یک غار شگفت‌انگیز و بی‌انتها کشف شده است.

خیلی کسانی که به تحقیق و طبیعت علاقه دارند به این غار سفر می‌کنند. در سال ۱۳۸۷ غار علیصدر به عنوان بیست و سومین اثر طبیعی ملی در لیست میراث طبیعی ایران قرار گرفت. در این غار بسیار زیبا می‌توان چیزهای عجیبی دید که مانند مجسمه هستند. باید این را نیز بگوییم که هنوز انتهای غار کشف نشده است.



غار ایوب  
استان کرمان



غار رودافشان  
استان تهران



غار کتله‌خور  
استان زنجان



غار سهولان  
استان آذربایجان غربی



غار یخی چما  
استان چهارمحال بختیاری



غار نخجیر  
استان همدان



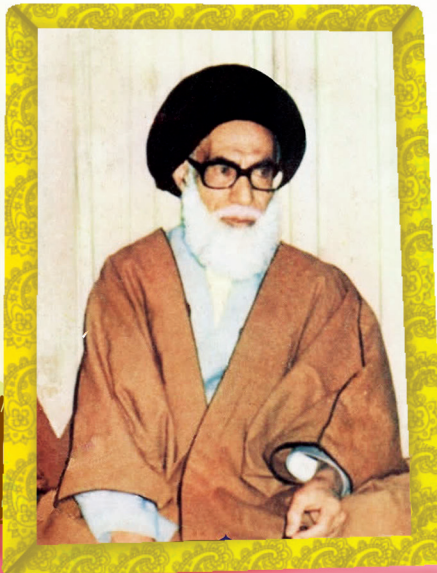


فاطمه زارعی  
تصویرگر: نسیم مصور





آقامحمد نفس بلندی کشید و گفت: «خدای بزرگ. من دلم می‌خواد ازدواج کنم. بعد هم بچه‌دار بشم ولی نمی‌شه! من هنوز به طلبه حوزه علمیه‌ام و پول زیادی ندارم. بدون پول که نمی‌شه عروسی کرد. عروسی پول می‌خواد.» آقامحمد دفتر و مدادی آورد. تمام هزینه‌های عروسی را توی برگه نوشت و دوباره گفت: «این مقدار پول رو احتیاج دارم. حالا باید چیکار کنم؟» او شروع کرد به فکر کردن. لبخندی زد و ادامه داد: «برای آیت‌الله دستغیب نامه می‌نویسم، اما اسم خودمو نمی‌نویسم. یه نامه بی‌نام و نشان برایش می‌فرستم.» چند روز بعد از فرستادن نامه آیت‌الله دستغیب به حوزه رفت تا احوالی از طلبه‌ها بپرسد. نگاهی به آقامحمد انداخت و گفت: «نامه به دستم رسید. بیا خونه من تا با هم حرف بزنیم.» آقامحمد از تعجب دهانش باز ماند. چون هیچ‌کس نمی‌دانست که او نامه نوشته است. آقامحمد به منزل آیت‌الله دستغیب رفت. آقا پاکتی را به او داد و گفت: «بفرما این هدیه ما به شما.» آقامحمد زود در پاکت را باز کرد. این بار بیشتر تعجب کرد و با خودش گفت: «راست می‌گن آقای دستغیب از همه چی خبرداره. او فهمید که من چقدر پول نیاز دارم. درست به اندازه پولم کمک کرد. خدایا شکر.»



سید عبدالحسین دستغیب شیرازی در سال ۱۲۹۲ در شیراز متولد شد. ایشان رئیس حوزه علمیه فارس، نماینده ولی فقیه در استان فارس، امام جمعه شیراز و نماینده استان فارس در مجلس خبرگان (مجلسی که در آن آدم‌های بزرگ مانند شهید دستغیب حضور داشتند) بودند. این مرد بزرگ سال ۱۳۶۰ به دست دشمنان کشور به شهادت رسید و چون در مراسم برگزاری نماز به شهادت رسید، به این مرد بزرگ «شهید محراب» می‌گویند.

# قصه‌ی ما مثل شد



در زمان‌های قدیم تو یک روستا چندتا همسایه در کنار هم زندگی می‌کردند. یک روز یکی از همسایه‌ها به نام احمدقا دسته بیلش شکست و با ناراحتی گفت: «وای، وای، دسته بیل شکست، اشک تو چشای من نشست، می‌رم پیش آقامراد بهش می‌گم برس به داد.»

احمد آقا رفت در خانه همسایه‌اش آقامراد و گفت: «تو الان با بیل کاری نداری. بیلت رو به من می‌دی؟» آقامراد که یک سبد دستش گرفته بود و می‌خواست از درخت حیاطش سیب بچیند به همسایه‌اش گفت: «من بیلمو به کسی نمی‌دم.»

آقامراد برگشت توی خانه. از درخت داخل حیاط بالا رفت. یک دفعه پایش گیر کرد و یک لنگه پایش لای درخت ماند و یک لنگه‌اش آویزان شد. شروع کرد به داد و بیداد کردن. اما کسی صدایش را نمی‌شنید.

هر کس از جلو خانه آقامراد رد می‌شد و نگاهش می‌کرد می‌زد زیر خنده و می‌گفت: «ببینید آقامراد چه شکلی روی درخت نشسته!»

احمد آقا صدای او را شنید و گفت: «صدا میداد، صدای آقامراد، اون که به من یه بیل نداد.»

تند و سریع رفت کمک آقامراد و او را از درخت پایین آورد. آقامراد پرسید: «چطور شد اومدی کمکم؟» احمد آقا جواب داد: «صداتو شنیدم. ما آدمیم. گوش و چشم داریم. کوه نیستیم که چشم و گوش نداشته باشیم. تا صداتو شنیدم سریع خودمو رسوندم. کوه که نیستم از جام تکون نخورم.» آقامراد سرش را پایین انداخت و گفت: «راست می‌گن آدم به آدم می‌رسه، کوه به کوه نمی‌رسه.»





آه آه آه آه آه آه  
کوہ بہ کوہ نہی آسہ

# تفاس کوچولو



فهیمة ضرغامی  
۹ ساله از کرج



هانیه ضرغامی  
۴ ساله از کرج



فاطمه زالی  
۸ ساله از تهران



مانده بیرامی  
۸ ساله از کرج



امیر رضا قلیزاده  
۷ ساله از کرمان



محمد جواد قلیزاده  
۷ ساله از کرمان







## دل نوشته‌ای به یک مادر شهید

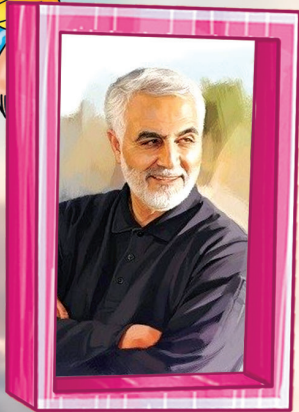
ویژه دو گروه سنی کودک ( ۷ تا ۱۰ سال ) نوجوان ( ۱۱ تا ۱۶ سال )

ما به بهترین آثار شما جایزه می‌دهیم.  
آثار برگزیده در سایت نوید شاهد منتشر خواهد شد.

مهلت ارسال: تا پایان بهمن‌ماه ۱۴۰۲  
ارسال از طریق پیام‌رسان بله و ایتا به شماره: ۰۹۱۲۸۶۹۳۸۱۴  
آدرس سایت: [mag.navideshahed.com](http://mag.navideshahed.com)

- ◆ آثار در قالب دن نوشته، نقاشی، فایل صوتی، فیلم و... قابل ارسال می‌باشد.
- ◆ نامه بیشتر از پنج خط نباشد.
- ◆ درج اطلاعات فردی شامل نام و نام خانوادگی، سن، شماره تماس و نشانی الزامی است.





والای! اینجا چقدر قشنگه!



ریحانه سلطانی نژاد شهیده خردسال حادثه تروریستی کرمان / دی ماه ۱۴۰۲